

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی دیدگاه مرحوم امام

فرمایش امام (رضوان الله تعالی علیه) را ملاحظه فرمودید. به نظر ما چند مناقشه بر کلام ایشان وارد:

اولاً برداشتی که امام از عبارت شیخ کردند یعنی بگوئیم مقصود شیخ این است که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) تمام مخصصات و مقیدات را برای امیرالمؤمنین بیان فرموده اما برای سایر مردم بیان نکرده و امیرالمؤمنین هم برای وصی بعدی و همین‌طور تا آخر، به نظر ما صحیح نیست. گفتیم از عبارت شیخ استفاده می‌شود که «اودع علمه إلى الوصی» یعنی علم اینها نزد وصی وجود دارد نه این‌که تک تک اینها را بیان فرموده باشد و لذا این تعبیر شیخ که می‌فرماید «فبیّنوا ما رأوا فيه المصلحة» مؤید مسئله‌ای است که ما به آن قائل هستیم و از عبارت شیخ هم می‌خواهیم همین را استفاده کنیم. به نظر ما مشرعیّت ائمه در طول مشرعیّت رسول اکرم قرار دارد.

ثانیاً ایشان دو راه را ذکر کرده و در راه اول فرمودند پیامبر مخصصات و مقیدات را برای همه بیان کردند نه برای شخص خاص ولی در آن زمان «لم یکن دواعی الحفظ في صدر الشریعة و أول بدء الإسلام قویة لم یضبط جمیعها بخصوصیاتها الا من هو بطانته و أهل بیته». مناقشه این مطلب روشن است چون این‌که می‌فرمایند دواعی حفظ در اول اسلام قوی نبوده نه این‌که صحیح نیست بلکه مطلب درست عکس آن است به این بیان که دواعی برای ضبط قرائن، مخصصات متصله و فرمایشات پیامبر زیاد بوده و لذا مسئله منع تدوین حدیث به وجود آمد.

فرق این راه و بیان نائینی در این است که نائینی می‌گوید پیامبر مخصصات را برای همه ذکر کرد و دیگران هم داعی ضبط داشتند لذا ضبط کردند منتهی این ضبط کم و زیاد است یعنی بخش اعظمش در اختیار امیرالمؤمنین و بخشی هم در اختیار دیگران است. با بروز مسئله منع تدوین حدیث اینها دیگر جرأت بیان نداشتند. در مقابل مرحوم امام می‌فرماید «لم یضبط إلا امیرالمؤمنین».

در راه دوم می‌فرمایند ائمه امتیاز ذاتی نسبت به بقیه مردم در فهم قرآن و سنت داشتند یعنی علم تمام آنچه که در قرآن از اصول کلیه و تفریعاتش و همچنین از عمومات و مخصصاتش بوده، نزد ائمه وجود داشته که این احتمال ظهور در همان مشرعیّت دارد.

طبق این راه ائمه به سبب قوه‌ی قدسیه الهیه می‌توانستند بفهمند این عام مخصصی دارد یا نه؟ در نتیجه نیاز به بیان خداوند متعال یا پیامبر در آن مورد خاص نداشتند. به بیان دیگر ادعای ما در مسئله مشرعیّت این است که حتی لو لم یبین النبی المخصص یا المقید اینها قدرت فهم مقید و مخصص را به برکت آن علمی یا قوه ذاتی داشتند پس حتی اگر حکمی از باطن

قرآن توسط ایشان استفاده شود باز هم تحت مصداق تشریع قرار می‌گیرد.

بله درست است در روایات آمده که ائمه فرمودند نزد ما جفر، جامعه، مصحف علی، مصحف فاطمه و... است ولی منافاتی ندارد که ورای اینها آن قوه قدسیه را هم داشته باشند چون آن قوه‌ی قدسیه و امتیاز ذاتی به این وجودات مقدسه در فهم کتاب و سنت کمک می‌کرد و اصلاً شاید بتوان ادعا کرد که ایشان مثلاً نیازی به رجوع مصحف علی هم نداشتند. این مسئله هر چند در موضوعات هم جاری است ولی خصوصاً در باب احکام بسیار وجود دارد.

از آن طرف ائمه گاهی اوقات از علم‌شان استفاده نمی‌کردند. مثلاً امام صادق وارد منزل می‌شدند و سؤال می‌کردند فلانی کجاست؟ بعضی از آدم‌های نادان که قوت علمی ندارند می‌گویند پس امام هم مثل مردم عادی بوده‌است چون ما هم وقتی وارد منزل می‌شویم سؤال می‌کنیم فلانی کجاست؟ اگر امام علم غیب داشت نباید سؤال کند! این حرف و برداشت صحیح نیست چون این‌طور نبوده که ائمه همه جا بخواهند از علم غیب‌شان استفاده کنند. خیلی از اوقات یا برخی از اوقات به روش معمولی در سؤالات سؤال می‌کردند.

یک علتش این بوده که اگر اینها می‌خواستند دائماً از علم غیب‌شان استفاده کنند مثلاً امروز این صحابی که آمد بفرماید تو دیشب فلان چیز را خوردی یا پسرت فلان حرف را زد، مردم قائل به الوهیت اینها می‌شدند. پس گاهی اوقات همین‌طور به صورت طبیعی برخورد می‌کردند که این مسائل پیش نیاید. مثلاً در جریان محروم بودن زن در باب ارث از زمین روایتی وارد شده که امام باقر (علیه السلام) در این مورد به کتاب علی استناد کرده و می‌گویند «هَذَا وَاللَّهِ خَطُّ عَلِيٍّ عِبْدِهِ وَ إِمْلَأْ رَسُولَ اللَّهِ ص». ^[1] گویا قبول این مطلب در آن زمان حتی توسط شیعیان هم بسیار سخت بوده است. ^[2]

می‌شود تشبیه ناقصی کنیم به این‌که گاهی انسان مطلبی را حفظ است و اگر مقداری به خود فشار بیاورد آن مطلب به ذهنش می‌آید ولی باز کتاب باز می‌کند. واضح است که در این قبیل موارد باز کردن کتاب با حفظ بودن مطلب منافاتی ندارد. روایات هم موید این مطلب است که اگر ائمه می‌خواستند در مورد چیزی بدانند به آن علم پیدا می‌کردند. ^[3]

نکته دیگر سازگاری دو راه ارائه شده توسط امام با اصل مسئله است. سازگاری راه اول با «ما من شیء یقربکم» روشن است و از ذیل عبارت ایشان هم استفاده می‌شود تمایزشان برای حل مسئله به سبب این راه خیلی بیشتر بوده‌است. ^[4] اما امام مطلبی در مورد سازگاری راه دوم نسبت به «ما من شیء یقربکم» ندارند. به نظر ما سازگاری به این است که رجوع به اصل امامت یکی از مهم‌ترین مسائلی است که در مورد تقرب به بهشت و دوری از جهنم باید رعایت شود. امام هم حتماً به اهمیت جایگاه امامت در تقرب به بهشت و دوری از جهنم قائل است.

البته این مطلب نباید با مطلبی که از تنکابنی نقل کردیم خلط شود. تنکابنی یا قبل از ایشان مرحوم قزوینی در شرح بر هدایة المسترشدين یا شرح معالم می‌گوید به ودیعه گذاشتن نزد امیرالمؤمنین به منزله‌ی این است که احکام را برای همه بیان کرده‌است که مرحوم امام این را رد کرد.

یکی از اشکالات سنی‌ها به شیعه استدلال به ظاهر این عبارت است که می‌گویند وقتی پیامبر در حجة الوداع فرمود «ما من شیء یقربکم من الجنة إلا وقد امرتکم» چه نیازی بوده که شما امام درست کنید چون پیامبر همه چیز را بیان کرده‌است. جوابش این است که یکی از این اصولی مهم بلکه تمام العله برای تقرب، امامت است.

به نظر ما طبق راه دوم بهترین کار این است که عنوان مشرع را برای ائمه اثبات کنیم و در نتیجه معنایی که امام برای عبارت مرحوم شیخ بیان کردند لازم نیست و اشکالات ایشان هم به مرحوم شیخ وارد نیست. ولی اگر بخواهیم طبق ظاهر عبارت امام

جلو بیائیم و بگوئیم امام نمی‌خواهد مسئله تشریع را مطرح نکند، پس باید ببینیم امام چه چیزی را مدنظر داشته‌اند؟ شاید باید بگوئیم امام می‌خواهد بگوید روی امتیاز ذاتی که اینها دارند خودشان فهمیدند پیامبر یک چنین مخصصی و مقیدی آورده‌است و لازم نیست پیامبر آن را پیش امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین پیش وصی بعدی و هکذا به ودیعه بگذارد.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم امام از تقریرات‌شان

مرحوم امام در رسائل اینجا این بحث را در این قسمت تمام می‌کنند اما هم در تقریر مرحوم والد و هم در تنقیح الاصول به مناسبت روایتی را ذکر کردند. علت ذکر این روایت در تقریرات مرحوم والد ما جواب از یک دعوی است.

آدرس روایت در مستدرک جلد 17 صفحه 337، باب حکم استنباط الاحکام النظرية من ظواهر كلام النبي من غير جهة الاثمة است. مرحوم حاجی نوری در این باب چند روایت آورده‌است که از بعضی از روایاتش استفاده می‌شود که پیامبر تمام مقیدات و مخصصات را ذکر کرده‌است. کلامی هم امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نسبت به این مطلب دارند که باید بیان شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بِشِيرٍ عَنْ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي مَخْلَدٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ: دَعَا أَبُو جَعْفَرٍ ع بِكِتَابِ عَلِيٍّ ع فَجَاءَ بِهِ جَعْفَرٌ ع مِثْلَ فَخْذِ الرَّجُلِ مَطْوِيٍّ فَإِذَا فِيهِ إِنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ إِذَا هُوَ تُؤْفِي عَنْهَا شَيْءٌ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ هَذَا وَ اللَّهُ خَطُّهُ عَلِيٌّ ع بِيَدِهِ وَ إِمْلَأْ رَسُولُ اللَّهِ ص.» بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج 1، ص: 166.

[2] من یادم هست وقتی این بحث را مطرح کردم و بحمدالله نوشته و چاپ هم شد، یک وقتی هم فرستاده بودم نجف خدمت آیت الله سیستانی. وقتی خدمت‌شان رسیدم به من فرمودند من از اول تا آخر این را خواندم و خیلی هم تقدیر کردند حتی فرمودند که خیلی خوب بحث را مطرح کردید اما یک نکته را که نکته‌ی مهمی است نگفتید. عرض کردم چه نکته‌ای است؟ فرمودند صدوق یک مطلبی در کجا دارد. گفتم اتفاقاً این را آوردم و جوابش را هم مفصل ذکر کردم. فرمودند نه، این را نیاوردید. بعد که به ایران برگشتم نامه‌ای خدمت‌شان نوشتم که صفحه فلان سطر فلان آنچه که می‌فرمائید ذکر کردم.

[3] «نَبَأُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ع إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلُمُوا» الكافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 258.

[4] «فالصوارف التي في لسانهم عليهم السلام يمكن صدور كثير منها من رسول الله منفصلا عن العمومات و المطلقات و لم يضبطها على ما هي عليها إلا خازن علمه أمير المؤمنين و أودعها إلى الأئمة عليهم السلام، و انما آخر البيان إلى زمن الصادقين عليهما السلام لابتلاء سائر الأئمة المتقدمين عليهما ببليات كثيرة سد عليهم لأجلها بيان الأحكام كما يشهد به التاريخ فلما بلغ زمانهما اتسع لهما المجال في برهة من الزمان فاجتمع العلماء و المحدثون عليهما فانتشرت الأحكام و انبثت البركات و لو اتسع المجال لغيرهما ما اتسع لهما لصارت الأحكام منتشرة قبلهما. و لو تأملت فيما ذكرنا و تتبعت الاخبار لوجدت ما ذكرنا احتمالا قريبا قابلا للتصديق.» الرسائل، ج 2، ص: 28.